

نشریه فن مهندسی سپاسی و اجتماعی

مالیاتی/شماره ششم آذربایجان

سنانامه



واحد مشهد

نشریه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی
شماره مجوز دانشگاه فردوسی مشهد: ۲۹۵۳
صاحب امتیاز

سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی دفتر دانشکده کشاورزی

مدیر مسئول:

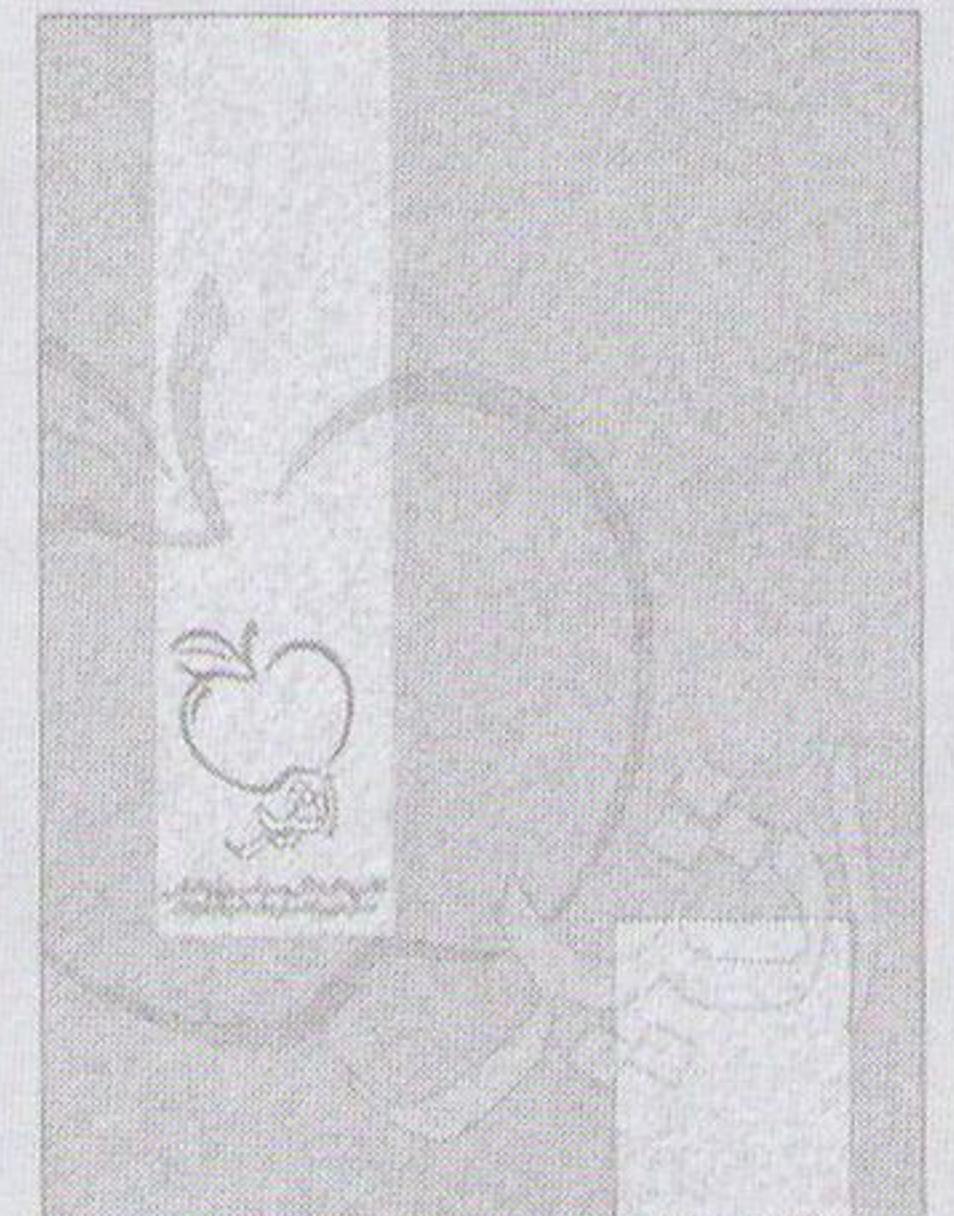
احسان ابراهیمی

دبیر هیئت تحریریه:

آیدا اسدی

هیئت تحریریه:

- هادی نیکو - معصومه ذاکر (خاکشناسی ۸۴)
احسان ابراهیمی (زراعت ۸۴)



همکاران این شماره:

- محمد جواد سمعی (مهندسی آب ۸۳) - احسان ابراهیمی -
نیلوفر شایسته (علوم دامی ۸۵) - هادی نیکو (مهندسی آب ۸۵)

صفحه آرایی و گرافیک:

کامیاب نژاد

پست الکترونیکی: asirgroup@gmail.com
آدرس وبلاگ: www.asirjournal.blogfa.com

جستاره

- سر مقاله
- جستاری در مفهوم روشنگری
- سید جمال الدین اسد آبادی و روشنگری دینی
- ایرانی مسلمان یا مسلمان ایرانی
- مقدمه ای بر پلورالیسم دینی

مقاله

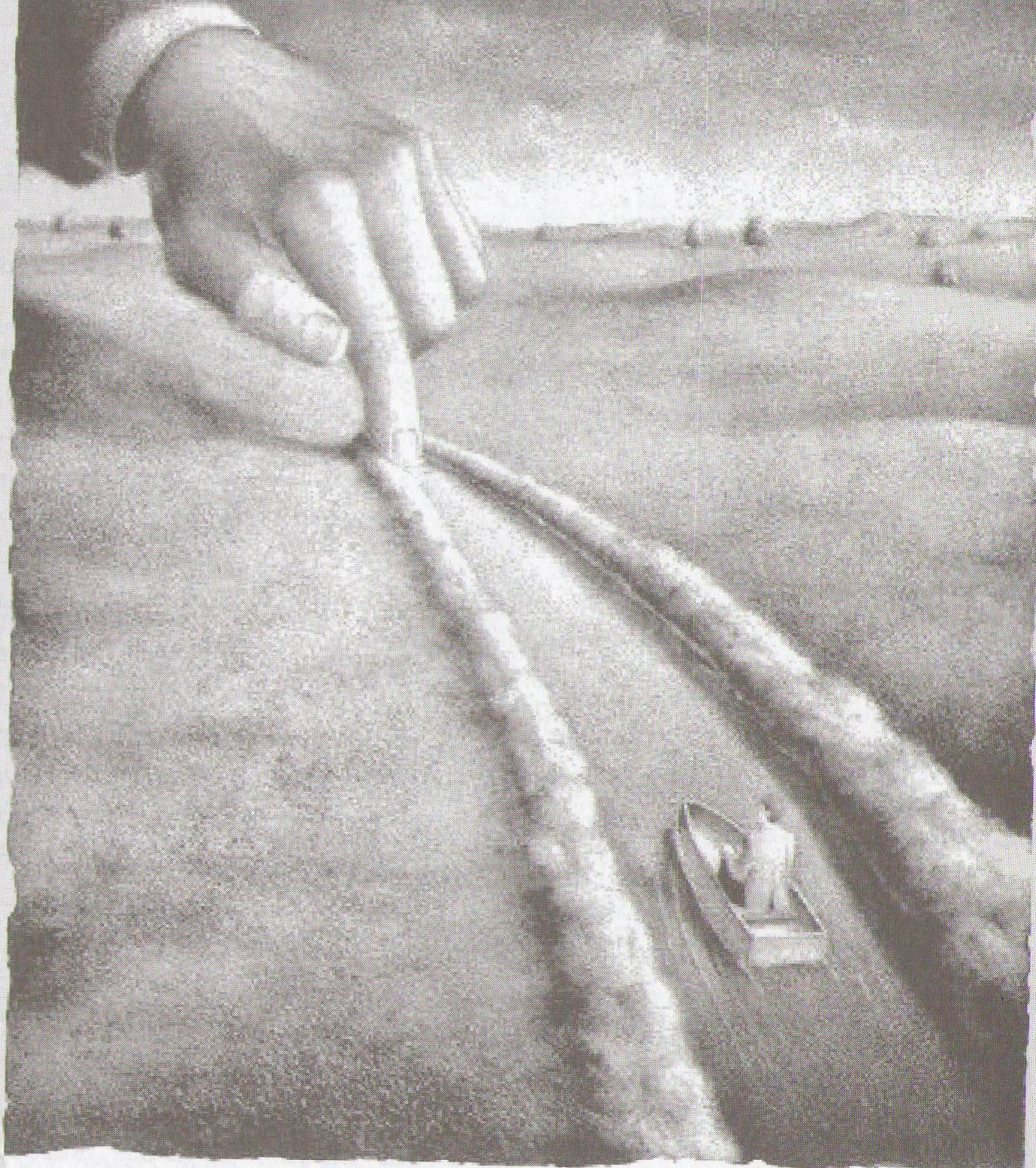
امسان ابراهیمی

آمیختن دین و دولت در چند دهه‌ی اخیر باعث شد تا فقهای دین روی به کرسی‌های قضا و مصلحت اندیشی دینی بیاورند. لباس سیاست که در ابتدا به قامت مرجعیت دینی در آمد، در انتها این نهاد سیاست بود که آثار خود را به نهاد دین تحمیل کرد و این لباس برآزندۀ راه نهاد نهاد سیاست بود که به قامت یک مجتهد آگاه به شرایط زمانه نیز برآزندۀ دید و اینگونه بود که در اولین آزمون این سیاست بود که آثار خود را بر دین تحمیل کرد و نشان داد که دولت دینی نیز اگر تمایلی برای بقاء دارد باید عقلانیت متعارف را بپذیرد.

هنگامی که دستگاه قدرتمند دین به نهاد سیاست دست دوستی داد، این سیاست بود که دست در دست مدرنیته این دوست جدید یعنی دین را با خود همگام کرد. دستگاه دین تا به حال در میدان رقابت نبوده است، اما وقتی با دولت پیوند می‌خورد ناگزیر از رقابت است و این رقابت هاست که آن را می‌آزماید. روشنفکری دینی راهی است که دین می‌تواند در عصر جدید برای بقاء در کارزار با مدرنیته برای خود انتخاب کند.

دعوی به جلتار در مفهوم روش‌نگری

یا روش‌نگری چگونه باید باشد؟



یا لطیف

بسیار شاهد بوده ام که وقتی پای کلمات و مفاهیمی چون روش‌نگری مطرح می‌شود عده‌ای موضع می‌گیرند که این‌ها بحث‌های لوکس و دکوریست و موارد مصرفش در پزدادن و خودنمایی هاست و عده‌ای متفکرانه لب می‌گزند که عملکرد روش‌نگری را هم در این مملکت دیده‌ایم و کافی است که زمینه‌ای ایجاد شود تا از مشروطه و آنچه بر آن گذشت و عصر مصدق و آنچه در آن گذشت و دهه‌های بعد تا دیروز و ... و تا امروز را برایت ردیف کنند و آنقدر بگویند و بگویند که جای هیچ شکی در خباثت جریان و مجریان آن نماند. عده‌ای دیگر هم سینه چاک آن می‌شوند و دفاع از آنها را بر عهده می‌گیرند و تا به خودت بجهبی، چنان جریانش و مجریان علنی و پنهانش را می‌نمایانند که برای برچسب حماقت و ارتیاع نخوردنت، چاره‌ای جز تحسین و به به گفتن نداری.

من در اینجا نمی‌خواهم از آنچه جریان گرفت و مسیرها را برای خود باز کرد و ... و تا امروز جاری شده، در اینجا حرفی بزنم.

در این مرحله، هر کس در هر کاری و هر کلمه در هر جایی و هر فکر در هر سری، ساز می‌زند و سرگردان، می‌چرخد و جایگاهی ندارد، همچون غباری در فضایی.

این بلبشوی اجتماعی و انسانی، نتیجه حادثه‌ها و درگیری‌ها و شتابزدگی‌هایی است که با حادثه‌ها، سبز شده‌اند و انسان را به کار کشیده‌اند و به خویش خوانده‌اند و آماده کرده‌اند. در این لحظه‌های بحرانی و در کنار این بلبشوی ظالم، کلمه‌ها و کارها و فکرهایی که با مفهومی مشخص و دقیق و متمایز مطرح شده‌اند، مظلوم می‌مانند و ستم خواهند دید و با بهره برداری غلط، مساله‌ها و بحران‌های ... تازه‌ای خواهند آفرید

مفهوم روشنفکری نیز در زمرة همین ستمدیده هاست که چوب شتابزدگی و تولد در عصر بحران‌ها را خورده است و بار تهمت‌ها را از یک سو و طرفداران نامتناسب که چه بگوییم ... ضربه زننده به خود را، تا امروز همراه خود داشته

اگر بخواهیم در مباحثی که طرح

می‌شود تنها شنونده و تماشچی نباشیم و به صحنه بیاییم و در این به صحنه آمدن، بازیچه شتاب‌ها نباشیم و خود، طراح خویش باشیم نه دست‌ها و فکرهای دیگران؛ و در مقابل آنچه مطرح می‌شود از موضع انفعال خارج شویم و در نقد‌ها، حرف‌های موافقان و مخالفان که گاه صرفاً در فضایی احساسی مطرح شده و در همان فضا هم اثرگذار است میدان دار بحث نباشند، چاره‌ای جز بازتعاریفی و تأمل در اهداف و نقد

روش‌های موجود براساس آن اهداف و نقاط مطلوب نداریم.

در این جستار و تأمل که به بازتعاریفی منجر می‌شود، چند مطلب نهفته است. طلب، بی‌طرفی، بررسی و به دست گرفتن و از هم جدا کردن و پنهان‌ها را، نهفته‌ها را، بیرون کشیدن، از این جمله اند کسی که طلب ندارد، در مقام انتخاب نیست و فقط زبانش را می‌گرداند، ولی دلش فارغ است و کاری ندارد و خواسته‌ای ندارد، نقاد نیست که ورآج است، با دهانش ورزش می‌کند آن هم ورزش سنگینی که قلب را سیاه می‌کند و از کار می‌اندازد.

به طور کلی به هنگام برخورد با مفهومی وسیع همچون روشنفکری، لااقل به دو شکل متفاوت می‌توان سخن گفت و نقد زد و در نهایت انتخاب کرد. گاه می‌توان آن را در بستر تاریخ و آنچه به عنوان گذشته‌ی مفهوم به آن پیوست خورده بررسی شود مثلاً در اینجا بینیم مفهوم روشنفکری از کی و کجا و توسط چه کسانی و با چه انگیزه‌هایی در این مملکت و کلی تر، در جهان مطرح شدند. چه روش‌هایی پیش گرفت و با چه پایه‌هایی آغاز کرد و پیش آمد و چه طرفدارانی یافت یا ساخت و چه‌ها کرد و چه‌ها نکرد. این یک نوع بررسی که در آن بینیم چه بوده و هست!

و نوع دیگر آنکه بینیم چه باید باشد. روشنفکر چگونه می‌باید باشد؟ این جریان چه‌ها باید بکند و به کجاها سرک باشند و در چه چیزهایی و با چه کسانی دمخور شود.

ضرورت بررسی از نوع دوم، آنچا بیشتر می‌شود که دریابیم که بسیاری، نه از سرتاصل و نقد و انتخاب، که در همراهی

با جریانی شتابزده و قوی، لباس روشنفکری را بر تن کرده‌اند و حرف‌هایی را که خود هم باور نداشتند برای ما بلغور کردند و برای این که انگ ذهنی گرایی و عقب ماندن از قافله را نخورند حتی بعدها، و حتی در خلوت خویش هم به عقب نگاهی و تاملی نکردند.

گمان نکنی که می‌خواهم مثل بسیاری دیگر، جریان روشنفکری را، که در زمینه‌هایی بدون تعارف مدیون آن هستیم؛

بکوبم و تخطیه کنم یا بزرگانی را

متهم به نفهمی و تقليد کنم. آنچه گذشت، مشکلی است که در خیلی مفاهیم دیگر هم بروز کرده و بدليل شتابی که عصر ما با آن عجین شده، باز هم همراه‌مان خواهد بود.

به تعبیر بزرگی، "در لحظه‌های بحرانی تاریخ، کلمه‌ها، فکرهای، کارها و رابطه‌ها، حدود خویش را از دست می‌دهند و از مفهوم خالی می‌شوند.

در این مرحله هر چیزی در جای هر چیز می‌نشیند؛ چون مرزها شکسته شده‌اند و فقط آهنگ‌های کلمه‌ها و جلوه کارها و شور فکرهای، کارسازی می‌نماید و یا درگیری پیش می‌آورند و این درگیری‌ها، درگیری‌های لفظی هستند و بی‌بار و بی‌نتیجه.

پس از ورود به این فضا، موضعی که روشنفکر در قبال آن ها می گیرد مطرح می شود. روشنفکر با درک استعدادهایش و شناخت آن نیاز ها و مسائل و در زمینه تعهدهایش به مسئولیت می رسد و این مسئولیت می شود اساس و پایه حرکتش. او می داند که اگر به آن سوالات و نیازها و مجھولات برخورده مشابه برخورد پیشینیان داشته باشد، به همان جایی می رسد که ان ها رسیدند و اگر در جایگاه امروز ما که نتیجه نوع برخورد آنهاست، خللی وارد است؛ پس باید راهی دیگر را جست و تفکر می شود ابزار حل و تبیین این مسائل و مجھولات.

تفکر در نگاهی کلی به مواد فکری، نقد و سنجش، شکل فکری و به روش فکر کردن نیاز دارد. تفکر و ورود به فضایی که از آن گفتگو شد، این همه را بدبندی می کشد ... و تبیین این مسائل است که نظام جدید و پایه های اصلی را برای روشنفکر به همراه می آورد و او را رهنمون راهی می شود تا بتواند از شکم عادت ها و تلقین ها و تقليد ها دوباره متولد شود و پس از تولد در خود طرحی بریزد و راهی را بپیماید.

بدون این ها، تفکر شخص یا اسیر می شود و یا در طرح دیگران قرار می گیرد. اسیر عادت ها، تقليد ها، منافع، غریزها و تعصبات ها و یا در طرح کسانی و سیستم هایی که به وجود یا ماهیت تفکرات او خط داده اند و گاه حتی بی آنکه خود بداند عمله بی مزد و مواجب آنها شده است.

پرداختن به نظامی که از آن گفتگو شد در این مجال نمی گنجد و همان گونه که رفت هدف بیشتر نشان دادن زاویه دید در این مسائل بود مقدمه و نیز فصل های چهارم و پنجم کتاب "مسئولیت و سازندگی" از علی صفائی می تواند منبعی برای ادامه این نوشتار به عنوان دعوتی به جستار باشد.

باشد که در این جستجار به تولدی نو بررسیم ...

کسی که طلب دارد، ولی بی طرف نیست و از پیش انتخاب کرده، توجیه گر است؛ چون پیش از تصور، تصدیق کرده و قبل از شناسایی و سنجش، انتخاب نموده است.

کسی که از طلب و بی طرفی برخوردار است، ولی از مباحث مطلع نگشته و جنبه های مختلف را از هم جدا نکرده، او نقاد نیست، که بی خبر است. از دور تیر انداخته و در تاریکی نشانه گرفته است.

کسی که پس از تمام مراحل، پنهانها را آشکار نکرده و نهفته ها را بیرون نریخته، او هم نقاد نیست، که نزدیک بین است.

اکنون در صدد نیستم مدلی برای این تامل و جستار مطرح کنم. تنها می خواهم زاویه دیدی را نشان دهم که شاید با آن بتوان این مسیر را آغاز کرد و پیمود.

شاید تأمل در نامی که بر این جریان گذاشته شده (روشنفکری) نقطه آغاز مناسبی باشد. که به اعتقاد من تا حد زیادی، حد و رسم منطقی بحث را مشخص می کند و تنها یک اسم ارجاعی و اشاره ای نیست. در مفهوم روشن فکری آن گونه که از لفظش پیداست و آن گونه که در مبدا پیدایش از نظر تاریخی مطرح می شود؛ دو مسئله مطرح است. نخست تفکر است و دیگری قیدی که بر این تفکر و هدفش و مدادش و روشنش می خورد.

اما خود تفکر چیست؟ آیا آن گونه که گاه تصور می شود به هر گونه فعالیت ذهنی تفکر می گوییم؟

آن گونه که در منطق مطرح است تفکر کشف و تبیین چیزی مجھول، بر مبنای معلومات سابق است. از همین تعریف بر می آید که متفکر، نخست در فضایی قرار می گیرد که در آن مجھولی وجود دارد آن هم مجھولی که برای شخص مهم است و در صدد کشف و تبیین آن است و از کنارش نمی گذرد.

مسئله نخست در باب روشنفکری همین فضای مجھولات است. چنین فضایی توسط شک در آنچه به عنوان معلومات به ما تزریق شده و یا سوال برخاسته از کنجکاوی و نیز ضرورت انتخاب در جهان قانونمند، ساخته می شود. روشن است که زیستن در چنین جهانی در نگاه اول و با معیار های متداول، دشوار و صعب است. ورود به چنین جهانی یعنی خدا حافظی با جهانی متناهی، کراندار، معقول، همراه با اصول بدیهی و حقایق معین، که این همه آرامش را می زایانند و حال فرد باید با چنین آرامشی وداع کند.

به دلیل همین سختی ورود به این فضا، بسیاری تنها به تکرار بعضی مطالب و واژه ها بسته می کنند و با ژست های روشنفکری (به معنای مصطلح) ورود خود را به زمرة روشنفکران اعلام می کنند.

روشنفکر کسی است که زیستن در چنین فضایی را انتخاب کرده است. زیستن در میان سوالات و مجھولات. او دردها و مسائل را در حوزه های مختلفی مثل جامعه، مذهب، سیاست، علم و ... دیده و لمس کرده و با آنها سطحی برخورد نکرده و آنها را تا تاریشه ها و اعمق دنبال کرده و ریشه درد را یافته است.

نگرشی چند بعدی بر آرا

سید جمال جهاد و آزادی

سید جمال الدین اسد آبادی از نفستین پیشگامان روشنفکری دینی در ایران بشمار می‌رود. عموم روشنفکران دینی بر این نظر پایین‌تر که جنبش اصلاح دینی که سید جمال آغازگر آن بود منطقی ترین و مقبول ترین فقط و مشی فکری است که موضع اصولی را در سیاست و اجتماع (برای جلوگیری از اسارت و انقطاع جدید و قدیم) را در امت اسلامی دارا می‌باشد.

خدمات سید جمال در ایجاد فضای میان روشنفکری و روحانیت

نیمه دوم هجدهم دوران شکل گیری اولین هسته‌های روشنفکری در ایران بود. سردمداران این جنبش‌ها تحت تاثیر آراء و عقاید متفسکرین اروپا در صدد تبلیغ تجدد خواهی و مدرنیسم در ایران برآمدند. وی با علم به پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی اروپا جنبش‌های تازه‌ای در وادی اندیشه و سیاست به وجود آورد و چهره تازه از روشنفکری را نمایان ساخت که تا پیش از آن افکار و آراء اش در ذهنیت جامعه خطور نکرده بود. اگر به تجزیه و تحلیل تئوریک آن دوره بپردازیم به دو جریان روشنفکری بر می‌خوریم:

(الف) جریان‌های ناسیونالیستی با دیدی نژادی و باستان گرایانه که با جهان اسلام و عرب سراسرگاری نداشت و داعیه مشروطه خواهی و جنگ علیه استبداد مستبدین را سر می‌داد.

(ب) جنبش‌های ناسیونالیستی لیبرال که مخالف با تغییرات بنیادین در جامعه بود و فقط به بازسازی ساختار اقتصادی و لزوم حاکمیت قانون و اصول مشروطه خواهی قانع بود و از آموزه‌های دینی دفاع می‌کرد. مشکل روشنفکران از یک سو عدم انتشار مناسب افکارشان در بین توده‌های مردم بود و از سوی دیگر علما و روحانیون به اندیشه‌هایی که، پایین‌دی چندانی به چارچوب‌های روحانیت نداشته باشد با دیدی آمیخته با سوء ظن می‌نگرند و عمدتاً آن را مغایر با دیانت می‌یافتد. تنها راهی که این افکار را به حوزه ها و مجامع دینی رهنمون می‌شد و با روحانیت آشنا می‌ساخت، بیان این افکار از زبان فردی از افراد همین جامعه (روحانیت) بود که بتواند این نظرات را با نظام فکری، اعتقادی و عرفی ایشان تطبیق دهد. شاخص ترین فردی که این ظرفیت را در خود داشت که سبب ایجاد دوستی میان جریان‌های روشنفکری و روحانیت باشد و مانند مترجمی آرای هریک را به زبان دیگری بر گرداند و پل ارتباطی میان آنها شود و با برداشتی متفاوت از دین به نوعی روشنفکری که در محدوده اعتقادات اهل دین نیز تعریف می‌شد برسد، سید جمال بود. با وجود وی جنبش‌های روشنفکری رنگ و بویی از دین به خود گرفت و از طرفی گروه‌های روحانیت نیز منادی اندیشه‌های روشنفکری عصر جدید شدند.

سید با درک نیاز‌های دوران معاصرش سعی در برآورده کردن آن‌ها با جنبه‌هایی از دین داشت که مهجور و دست نخورده مانده بودند. با تلاش‌های تئوریک و عملی او، دید نژادی و باستان گرایانه ناسیونالیسم کاهش یافت و تضاد‌های میان روشنفکری و روحانیت جای خود را به تفاهمن و یکنگی میان آن‌ها داد.

آرا سید جمال در مبارزات سیاسی:

سید جمال راه نجات جامعه اسلامی را در مرحله اول مبارزه با استبداد داخلی و جور مستبدین و در مرحله دوم مبارزه با استعمار خارجی می‌دانست. وی دو عامل را مسبب ایجاد و تداوم استبداد بر می‌شمرد:

(الف) سوء برداشت از اصل قضا و قدر در قرآن که منتج به بسط اندیشه‌های جبر گرایانه می‌شد.

(ب) اعتقاد به فساد محتموم آخرازمانی.

بنابراین دو اصل بود که سید شرط اول دفع استبداد را اصلاح معرفتی دین می‌دانست و این ایده منجر به این سخن شد که: "اصلاح دینی بر اصلاح سیاسی تقدم دارد". با این اوصاف بود که سید شعار "اسلام نده، سیاست معنا ندارد" را مطرح کرد تا به بیداری و آگاهی جامعه روحانیت، که خود جزیی از آن

بود، کرده باشد و به دلیل ارتباط وسیع علماء با مردم از این طریق علماء ملت را هوشیار سازند. سید حتی ارتباط سیاست و دین را به عنوان یک واجب شرعی مطرح نمود تا نظر علماء را به سیاست معطوف دارد و روحانیون با مشارکت در امور سیاسی به فساد موجود در اداره کشور آگاه گردند و با این فساد برخورد قاطع داشته باشند که این خود در نهایت موجب طرد حکومت استبدادی می‌شود. در مبارزه با استعمار نیز او شعار "بازگشت به خویشتن، اسلام ناب و اتحاد جامعه اسلامی" را به میان آورد به امید این که بتواند موجب بیداری و اتحاد امت گردد و از این رویکرد علیه استعمار و امپریالیسم به مبارزه بپردازد.



سید جمال و حکومت مطلوبش:

در مورد نظر سید جمال که وی چه نوع حکومتی را تایید می‌کرد و بر آن تاکید داشت یا به بیان ساده‌تر در پی بریایی آن بود اختلاف نظر بسیار است. عده‌ای او را مشروطه خواه و دیگرانی وی را صرفاً استبدادستیز می‌دانند برای مثال محیط طباطبایی در این مورد می‌گوید: "سید جمال نخستین مبلغ حقیقی مشروطه خواهی در ایران، بر پایه الگو نظام پارلمانیستی کشورهای اروپای غربی بود" یا عبد‌الهادی حائری می‌گوید: "سید جمال استبدادستیز بود و استبدادستیز بودنش را نباید مشروطه خواهی معنی کرد". بعضی نیز معتقدند که او به دنبال برپایی حکومت واحد اسلامی بود اما خود سید در نشریه عروه الوثقی در این باره می‌نویسد: "منظور از اتحاد اسلامی، اتحاد سیاسی و ایجاد حکومت واحد نیست بلکه مراد آن است که مسلمین اختلافات مذهبی خود را کنار گذارده و به عروه الوثقی قرآن چنگ زنند". سید جمال بر این باور بود که آرمان شهری که روش‌فکران در صدد رسیدن به آنند تماماً در اسلام موجود است و بزرگترین مانع رسیدن به آن مسمومیت اذهان و کوتاه نظری خود مردمان است و اگر اکنون به آن

سید جمال و فلسفه:

از سخنان دکتر کریم مجتبهدی (استاد فلسفه دانشگاه تهران، که راجع به سید جمال کتابی نیز منتشر کردند) چنین بر می آید که وی را نمی توان به طور محض فیلسفه دانست او فقط پیرو نوعی فلسفه یا نظریه اصالت عملی ایست که به معنی مفید بودن در کاربرد است یا به بیان دیگر نوعی پرگماتیسم که او آن را وسیله مناسب برای رسیدن به اهدافش می دید. اگر از منظر فلسفه به آثار سید جمال بنگریم به دو مطلب می رسیم که یکی در مورد فواید فلسفه و دیگری به صورت یک سخنرانی ارائه شده. هدف سید از ابراز آن ها در واقع نوعی اعتراض به عقب ماندگی مسلمانان در علوم روز بود. او به فلسفه جدا از علوم و فنون جدید نمی نگریست و آن را وسیله ای برای ارتقاء سطح رفاه و فرهنگ ملت می دید. البته باید به این نکته اذعان داشت که سید جمال با طرح پرسش هایی چون: "چرا مسلمانان به ضعف گراییدند؟" و تلاش در جهت رسیدن به جواب آن، عملاً پیرو نوعی فلسفه سیاسی بود.

سید جمال و عقلانیت:

جوامع محصول اندیشه‌ی اندیشمندانند. به عبارت دیگر در یک اجتماع ابتدا نظریه‌ها و دکترین‌ها مطرح می‌گردد و سپس این تئوری‌ها موجب تحولات اجتماعی و اقتصادی می‌شود، ابعاد تحولات اجتماع بسته به اعمق تفکرات اندیشمندان است. سید جمال نیز در باب عقلانیت و فلسفه اسلامی به یک سری بحث در این زمینه پرداخت که به نوعی میان جهت گیری او در زمینه عقلانیت و پاییندی وی به این بحث می‌باشد. سید جمال بر مبنای عقلانیتی نقاد و معطوف به تحول، در باب اتفاقاتی که موجب عقب ماندگی مسلمین شده بود و آنها را نسبت به اروپا در موضع ضعف می‌نماید، هشدار می‌داد. وی با نگرشی پوزیتیویسمی و دیدی اثبات گرایانه به این معضلات می‌نگریست و در پی حل عقلانی و ریشه‌ای آن‌ها بود.

سید جمال و نخبه گرایی:

در اینکه سید جمال نخبه گرا بود و افکارش را مستقیماً با مردم در میان نمی گذاشت شکی نیست و نیز انتقادهایی بر آن وارد است، اما به این نکته باید توجه داشت که اگر متفکری با افق فکری وسیع به رابطه مستقیم با مردم اراده کند و مردم زمانش نیز در کشوری عقب مانده زندگی کنند لاجرم باید افکار و آرای خود را به زبان عامه فهم آنان برگرداند و موضوعات را به مواردی محدود نماید که اولاً از قوه درک ایشان بیرون نباشد و در ثانی آن موضوعات برای آن‌ها دارای اهمیت و جذابیت باشد. اما اگر روشنفکری به دنبال این مهارت رود قطعاً از آن اعتلای فکری نزول یافته و به عوام زدگی و سطحی نگری دچار می‌شود پس از این رو باید با رویکرد سید در این موضوع منصفانه برخورد شود.

نقد هایی که بر سید جمال وارد است

دکتر شریعتی در نقد سید جمال گفته بود: "مهمنترین ضعف حرکت سید جمال این بوده است که از یک زیر بنای فکری و ایدئولوژیک و اندیشه‌های عملی سیاسی مدون بهره نبرد و بیشتر دارای یک زیر بنای سیاسی بود". احمد کسری نیز در کتاب تاریخ مشروطه در مورد او می‌نویسد: "سید به کار بزرگی برخاسته بود ولی راه آن را نمی‌شناخت و او هیچ گاه خود را فراموش نکرد در چنین کوشش‌هایی نخستین گام فراموش کردن خود است". عده‌ای نیز او را نخبه گرا می‌دانستند و سید را فقط در راه رفت آمد بین دربارها و بزرگان می‌دیدند. البته باید توجه کرد هر کس بیشتر بنویسد و کار کند بیشتر نقد می‌شود این قانون فعالیت در سیاست و اجتماع است

ایرانی مسلمان چام سلمان ایرانی

روحیه ای خاص به آن ها می داد و این روحیه باعث می شد که آن ها بر همه‌ی همسایگان خود پیروز شدند و دامنه‌ی حضور خود را گسترش دادند.

آنچه که از نوشه‌های مورخین بر می آید، اعراب اصرار و تلاشی برای مسلمان کردن مناطق فتح شده نداشتند و حتی در زمان بنی امیه آن ها از این که تعداد غیر مسلمان‌ها بیشتر باشد خشنود نیز بودند چرا که از غیر مسلمان‌ها خراج بیشتری می گرفتند. انگیزه اعراب در حمله‌ها هر چه بود نتیجه این شد که ایرانیان مسلمان شدند و رنگ خاصی از اسلام به نام شیعه گرفتند. حال این سوال مطرح می شود که آیا این پدیده مثبت و مبارک بوده است یا خیر؟ یا این که آیا اسلام کالایی عربی است یا خیر؟ آنچه که تاریخ نشان می دهد ما ایرانیان در مقابل این کالا یا هدیه ناسپاسی نکردیم و همه‌ی بزرگان ما از این مکتب به نیکی یاد کرده اند و خود را از این مکتب می دانند و تمام این بزرگان که از افتخارات ملی ما هستند در مقابل این دین خاشعانه سر خم کرده اند.

آنچه که اهمیت دارد گذشتگان ما و به طور کل ایرانیان حساب اسلام را از عرب جدا کردند، کاری که امروز ما انجام نمی دهیم. اسلام کالایی عربی نیست و در عربستان هم باقی نماند. این دین زمانی بسط پیدا کرد که از حجاز خارج شد. در نیشابور و بغداد و مصر تکامل پیدا کرد و بزرگانی مثل ابن سینا که از بزرگان فلسفه است ایرانی است. در آیات قرآن به صراحة نیز به این موضوع اشاره شده است که: "اگر اینها (اعراب) هم مایل به آن نباشند کسانی هستند که طالب آن باشند".

مدت هاست که بسیاری از ایرانیان به این عقیده رسیده اند که اسلامیت را باید از ملت جدا کرد، که البته این تفکر پس از تشکیل حکومت اسلامی تشدید شده است. در این مقاله تلاش خواهم کرد به این مسئله پیردازم که آیا ما اول ایرانی هستیم بعد مسلمان یا اول مسلمانیم بعد ایرانی؟ بسیاری بر این اعتقادند که اسلام بر هویت اصیل ایرانی ما عارض شده است و با زدودن این زنگار می توان به هویت خالص ایرانی رسید.

سوال اینجاست که چرا باید ملت و دیانت را کنار هم بیان کرد تا نیاز به دوستی و دشمنی بین این دو باشد. باید بدانیم که ملت مقوله ای غیر اختیاری است و هیچ یک از ما بر ملت خود اختیاری نداشته ایم اما در مقابل دیانت مقوله ای اختیاری است کما اینکه اکثریت ما آن را بدون اختیار پذیرفته ایم و ناگفته نماند که کمتر نیز به جستجو در این مقوله می پردازیم و کمتر دیده شده که کسی دیانتی خلاف آنچه از والدین خود به ارث برده است را برگزیند. پس این دو مقوله یکی ذاتا غیراختیاری است و دیگری ذاتا اختیاری است، اما شباهت این دو در این است که این هر دو نوعی وطن اند و نسبت به آن علاقه و تعصب داریم. پس ما دو وطن داریم یکی وطن جغرافیایی و دیگری وطن عقیدتی که با هر دو زاده می شویم. ایرانیان پس از حمله اعراب مسلمان به ایران به اسلام روی آوردند. اینکه انگیزه‌ی اصلی اعراب از حمله‌ی به ایران چه بود و چرا اعراب به ایران و قسمت‌های دیگر خاورمیانه حمله کردند، قبل بحث در این مقاله نیست هر چند که می توان در این باره بحث بسیار کرد ولی پاسخ به این سوال، مشکل امروز ما نیست و حل این مسئله دردی از ما و مسئله‌ی ما دوا نخواهد کرد. اما اعراب مسلمان با انگیزه‌های مختلف به ایران آمده اند و همه‌ی آن ها لزوماً نیت خیر نداشتند و ناگفته نماند که ایران آن زمان نیز در موضع ضعف بسیار قرار داشت. یزدگرد سوم که از دست اعراب گریخته بود به دست خود ایرانیان به قتل رسید! و اعراب تا قبل از پایان حکومت عمر تمام ایران، سوریه و مصر را فتح کردند. اعراب حتی با امپراطوری روم شرقی نیز به جنگ پرداختند و آن امپراطوری را نیز شکست دادند و بخش هایی از فلسطین را تصرف کردند. ایران نیز به سرعت تسلیم اعراب مسلمان شد اما باید به این نکته توجه داشت که ایرانیان با این سرعت مسلمان نشدند و این امر تا حدود ۲ قرن طول کشید و تا اواخر قرن سوم تقریباً نسبت مسلمانان بیش از نسبت غیر مسلمانان شد که این نیز در نوع خود بی نظیر بود، چرا که اعراب در هیچ یک از سرزمین هایی که فتح کرده بودند تا این حد موفق نبودند. اعراب در آن دوره از روحیه‌ی بالایی برخوردار بودند. آن ها شخصیت تازه‌ای بعد از اسلام گرفته بودند و این شخصیت تازه

محل می شد چنین خدماتی میان بزرگان ایران و اسلام وجود داشته باشد و این شکوه خدمت به اسلام نشانگر پذیرش عاشقانه این آیین از طرف ایرانیان بوده است. آیا می توان مدعی شد که مولانا و حافظ اسلام را به اجبار پذیرفته اند؟ آیا می توان گفت ابن سینا و ملاصدرا که فلسفه اسلامی مدیون این هاست به اجبار به این دین گرویدند و فلسفه ای آن را بارور کرده اند؟ کسانی که می خواهند بر این تاریخ خط بطلان بکشند با گذشته‌ی درخشان آن چه خواهند کرد؟ کدام عقل می تواند این میراث را و این گذشته را ناشی از اجبار بداند؟

می توان به جای برداشتن تبر خصوصت، جنبه‌های مختلف آن را به صورت ریشه ای بررسی کرد. همانگونه که حمله‌ی به این میراث به ما صدمه خواهد زد، نشناختن این میراث نیز برای ما خطرناک است. هر یک از این میراث‌ها، چه ملی و چه دینی اگر شناخته نشوند در معرض تهدید قرار خواهند گرفت و این تقابل میان ملت و دیانت چیزی جز ضرر برای هر دو گروه نخواهد داشت. تاریخ ما نشان داده هر حرکت بزرگ در ایران از تحولی بزرگ در دین برآمده است و هر تحول دینی، تحولی بزرگ را در ایران رقم زده است.

کسانی که سکولاریزم را رمز بقا و پیروزی و کامیابی ما و اسلام را رمز عقب ماندگی ما می دانند به جرئت می توان گفت تاریخ این سرزمین نشناخته اند و حتی لحظه‌ای در آن تأمل نکرده اند. ملت و دیانت ما هر دو حقیقت اند و پذیرفتن این تکثر حقیقت‌ها نه تنها منفی نیست بلکه پدیده ای مثبت است چرا که تکثر رمز بقاء است.

مولانا نیز در تعبیری می گوید:
او بخفت و بخت و اقبالش نخفت
آن چنان کرد و از آن افزون که گفت

پس عربی دانستن این پیام خطای بزرگ تاریخی است. باید توجه داشت که بعضی امور ذاتا جهانی اند و محدوده نداشته و فرا ملی اند. از آن جمله می توان به اعلامیه جهانی حقوق بشر اشاره کرد که پیامی جهانی است یا مارکسیسم که در اروپا بیان شد اما حکومت آن در روسیه تشکیل شد و هیچ کس نگفت که این یک پیام غربی است. مارکسیسم که پیامی بشری بود نتوانست در چهارچوب ملت باقی بماند چه برسد به اسلام که یک مکتب الهی است.

این تفکر که اسلام را عربی دانستند از زمان امویان شروع شد و در همان زمان نیز اعتراضاتی را از جانب ایرانیان بر انگیخت. اما اکنون سال هاست که اسلام بخشی از ملت ما شده است و سال هاست که با آن زیسته ایم و با آن در آمیخته ایم. در طول این سالیان فرهنگ ما آن چنان با اسلام گره خورده که اگر کسی بخواهد اسلام را از فرهنگ ملی ما حذف کند چیزی باقی نخواهد ماند. اسطوره های ما، بزرگان ما، دانشمندان ما، معماری ما و ... آن چنان با اسلام پیوند خورده اند که حذف اسلام باعث حذف ابن سیناها، مولویها، حافظها و ... خواهد شد. رجوع به فرهنگ ایرانی بدون اسلام در حقیقت رجوع به یک خلاء چند صد ساله است، رجوع به یک تاریخ بدون اسطوره است، رجوع به ایران بدون اصفهان و نیشابور است، رجوع به ایران بدون بناهای تاریخی است که همه اسلامی اند، رجوع به اسلام بدون فارابی و ملاصدرا و ابن سینا است. این فرهنگ در طول سالیان آن چنان با ایران و فرهنگ ایرانی گره خورده و این دو وطن آن چنان در یکدیگر در آمیخته اند که وجود یکی بدون دیگری عملاً امکان پذیر نیست. ایران بدون اسلام معنی ندارد و اسلام نیز بدون ایران معنی پیدا نمی کند و این سؤال اساساً سوال باطلی است. این تاریخ را که افق های روش بسیار دارد، را نمی توان به راحتی کنار گذاشت و حتی رها کردن آن نه تنها به صلاح نیست که خطرناک نیز است زیرا این فرهنگ آن چنان با آن در آمیخته است که جدا کردن آن کار ساده ای نیست و ایرانیان با آن چنان عشقی به اسلام خدمت کردند و آن را پروراندند که کسی نمی تواند مدعی شود که مردم این سرزمین این آیین را به زور پذیرفتند که اگر چنین بود



پلورالیسم

P l u r a l i s m

در طول تاریخ بشریت همواره شاهد نبردهای پیاپی بر سر به قدرت رسیدن ادیان مختلف بوده ایم و پیروان هر یک به نوعی خواسته اند تا دیگران را وادار به پذیرش دین خود کنند. در مسیر پر پیچ و خم این تعصبات دینی جریاناتی شکل گرفت که منجر به وجود آمدن مکتب های مختلف فلسفی و مذهبی شد. یکی از این مکاتب بزرگ "کثرت گرایی" یا "پلورالیسم" نامیده می شود. اگر بخواهیم به درستی این مفهوم را معرفی کنیم باید طیفی را بررسی کنیم که از انحصار گرایی Exclusivism آغاز می شود و پس از عبور از شمول گرایی Inclusivism به کثرت گرایی یا همان پلوراسیم می رسد.

اگر دینی معتقد باشد که تمام سعادت و حقیقت نزد من است و هیچ دین دیگری از این دو موهبت نصیبی نبرده است، در قسمت اول طیف قرار می گیرد و اگر دینی معتقد باشد که دیگران هم اگر از سعادت و حقیقت نصیبی برده اند در قبال سهم من از حقیقت و سعادت بوده به معنای شمول گرایی خواهد بود. کثرت گرایی بیان می کند که حقیقت و سعادت نزد همه ادیان ممکن است وجود داشته باشد یعنی یک دین معتقد باشد که همه می حقیقت و سعادت نزد او نیست و بقیه ادیان هم ممکن است از سعادت و حقیقت برخوردار باشند.

در یونان باستان امپیدوکلوس Empedocles اولین فیلسوفی است که به ترویج پلورالیسم می پردازد و در مقایسه با مونیسم که آتش را اصل می دانستند، وی ترکیبی از چهار عنصر تفکر یونان یعنی زمین، هوا، آتش و آب را اساس فرض می کند ولی پس از امپیدوکلوس، لوسپیوس و دموکریتوس سعی کردند که به مصالحه میان پلورالیسم و مونیسم دست یابند. مدل آن ها از جهان "اتمیسم" بود. اتم ها متفاوت بودند و تعدادشان بی نهایت بود. "یعنی گرایش پلورالیسم"، اما در

در یونان باستان امپیدوکلوس "Empedocles" اولین فیلسوفی است که به ترویج پلورالیسم می‌پردازد و در مقایسه با مونیسم که آتش را اصل می‌دانستند، وی ترکیبی از چهار عنصر تفکر یونان یعنی زمین، هوا، آتش و آب را اساس فرض می‌کند ولی پس از امپیدوکلوس، لوسپیوس و دموکریتوس سعی کردند که به مصالحه میان پلورالیسم و مونیسم دست یابند.

آن‌ها آن‌چه را که امپیدوکلوس پایه نهاده بود زیر پای نهادند و مفهوم پلورالیسم را دچار تنافضاتی کردند که تا مدت‌ها بر جو مکاتیب آن زمان حاکم شد تا این‌که پس از سقوط تمدن یونان تجدد حیات پلورالیسم مجدد رخ داد.

در واقع رشد واقعی پلورالیسم در قرن بیستم بوده اما نه در میان مکاتب فلسفه بلکه بیشتر در میان دانشمندان و فلاسفه علم. مثلاً یکی از مهمترین مکاتب فلسفی قرن بیستم یعنی اگزیستانسیالیسم (Existentialism) بوده است که مسیحیان این مساله را با وجود روی کار آمدن مجدد پلورالیسم قرن هاست که مسیحیان این مساله را مسلم فرض گرفته‌اند و در اعلامیه‌های رسمی خود نظیر اعلامیه شورای فلورانس (۱۴۳۵_۱۴۳۸ میلادی) این نکته را ارج می‌نهند که "هیچ کس خارج از کلیسا ای کاتولیک نه تنها کافرین (غیر مسیحیان) بلکه هم چنین یهودیان، بدعت گزاران یا

نفاق افکنان نمی‌توانند در حیات ابدی سهیم شوند مگر این که قبل از مرگ به کلیسا ملحق شوند". مدافع فلسفی مهم انحصارگرایان مسیحی الین پلانتینگا (Alvin Plantinga) از دانشگاه نوتردام است. استدلال او در مقاله "پلورالیسم، دفاعی از انحصار گرایی" اساساً ساده و صریح است یعنی هر کسی که قاطعانه مطمئن شود که آن‌ها حقیقت نهایی را می‌دانند و به خود اجازه بدهد این نکته را به نحو جزئی اثبات کند و همچنین اثبات کند که همه باورهای ناسازگار با آن، اشتباه هستند. در انجام چنین کاری استدلال می‌کند که انحصارگرایان، مغدور و یا امپریالیسم نبوده‌اند و اصول معرفت شناختی صحیح

در رابطه با شمول گرایی باید بگوییم که این دیدگاه به نوعی شاید انحصارگرایی تعديل شده باشد، در یک دین خاص قبل شناسایی است و در عین حال از انحصارگرایان فراتر می‌رود.

از شمول گرایان معروف «کارل راهنر» است وی معتقد است که مسیحیت یک دین مطلق است و از راه هیچ دین دیگری نمی‌توان رستگار شد.

در حال حاضر انحصارگرایی مطلق هنوز هم با قوت به وسیله اقلیت کوچکی از کاتولیک‌های بنیادگر و به نحو بسیار گسترده‌تر بوسیله‌ی بسیاری از مسیحیان بنیادگرای (غیر کاتولیک) پروتستان حفظ شده است و این گروه به همان ارزش‌هایی که انحصارگرایان قرن‌ها پیش اعتقد داشتند پایبند هستند.

در جهان معاصر امروز طراح پلورالیسم دینی فردی است انگلیسی به نام "جان هیک" که یگانه راه توجیه کثرت دینی را پلورالیسم می‌داند و حقانیت و نجات بخشی در زندگی را حق انحصارگرایی هیچ دینی نمی‌پذیرد و از نظر او همه ادیان یکسان حقانیت و نجات بخشی دارند

و در عین حال بیان می‌کند که هیچ صلح واقعی میان ادیان جهانی نخواهد بود تا زمانی که هر دینی در مورد خود تصویر برتری بر ادیان دیگر داشته باشد.

هیک معتقد است که "پلورالیسم دینی ریشه در تفکر شرقی و اسلامی دارد و به تعبیری، خاستگاه اندیشه پلورالیسم دینی در شرق است نه در غرب".

و حال با تمام این توجیهات و ادله‌ها این سوال مطرح می‌شود که به راستی کدامیک از مکاتیب دینی بوجود آمده در طول تاریخ می‌تواند تصویر روشنی از مذهب داشته باشد و این که آیا در کل می‌توان مفهومی به این بزرگی و وسعت را در چارچوب مکاتب بشری مورد بررسی همه جانبه قرار داد؟

فرحوان آثار و مقالات

بدینویسیله از تمامی دوستان و علاقمندان
نویسنده دعوت به عمل می آید که با ارسال
آثار و مقالات خود در زمینه روش‌فکری دینی
نشریه اثیر را یاری نمایند.

با تشکر

هیئت تحریریه

آدرس پست الکترونیک:

asirgroup@gmail.com

آدرس وبلاگ:

www.asirjournal.blogfa.com

آن چه که تعیین کنده گردار آدمی است، محتوی اند یتنه ۹۱ سنت.

جان استوارت میل